

ویژگی های متدلوژیک عالم علوم انسانی:

نگرشی به روش و شناخت اجتماعی در جامعه فعلی ما

محمود سریع القلم

دانشگاه شهید بهشتی

□ این مقاله نگرشی انتقادی نسبت به تلقی موجود جامعه از متون و چارچوب رشته های علوم انسانی را مطرح می کند. تصور فعلی جامعه بر این اساس است که متون علوم انسانی متاع عمومی هستند و تمامی افراد بدون توجه به نوع ذهنی که دارند و تربیتی که در میدان جامعه و علوم دیده اند می توانند در علوم پدیده شناسی کنند. این مقاله با رد این تصور، هشت ویژگی برای عالم علوم انسانی قائل می شود. آنها عبارتند از: قدرت مشاهده، قدرت تفکر، قدرت تفکر منظم، قدرت ترکیب و تجزیه، قدرت قیاس و استقراء، قدرت تصور، قدرت انتزاع و قدرت نوشتن. مقاله، ضمن بررسی یکایک توانایی های فوق، نتیجه می گیرد که شاخه های مختلف علوم انسانی، در انتها مطرح می کند که برای دستیابی به یک شناخت جامع و پیچیده و چند بعدی، عالم علوم انسانی می بایستی از ویژگی های فوق به صورت ذاتی برخوردار باشد زیرا بی دلیل نیست که وارد شوندهگان به رشته های علوم انسانی بسیاریند اما برجستگان آنها محدودند.

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه:

است. ¹ هر چند شاخه های مختلف علوم انسانی از زوایای مختلف به بحث و بررسی می پردازند ولی در مجموع به دنبال شناخت و کشف پدیده ها و

هدف از این مقاله بررسی ویژگی ها و توانایی های خاص اندیشمندان و محققان رشته های مختلف علوم انسانی

رفتارهای انسانی، اجتماعی و مجموعه‌هایی هستند که هر دو را در بر می‌گیرند. به عبارت دیگر، پدیده‌های مورد مطالعه از یک خانواده اند و سنخیت و اشتراکی دارند ولی از دریچه‌ها و ابعاد گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روانی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند.

در جامعه ما به علت عدم ورود علم و روش‌های علمی به حوزه تفکر و تربیت اجتماعی و همچنین اداره جامعه، همگان درباره همه مباحث جامعه انسانی اظهار نظر می‌کنند، حتی آن را به چاپ می‌رسانند و بر آن اسرار می‌ورزند. این فضای اندیشه و تفکر هم‌اکنون در جامعه ما مجاز، معتبر و بدون آفت شناخته شده است. شاخه‌های مختلف علوم انسانی در این میزان همگانی از مشتریان بیشتری برخوردار است. ما در این مقاله قصد داریم که ویژگی‌های مهم فکری و روشی تفکر و اظهار نظر در علوم انسانی را بر شماریم و بر این نکته تأکید کنیم که علوم انسانی، متاع عام نیست، بلکه از لحاظ وسعت، پیچیدگی و کاربرد به مراتب عمیقتر از علوم پایه و

فنی و پزشکی است که از نظم درونی برخوردارند. اگر در کشورهای جهان سوم به رشته‌های علوم انسانی اهمیت لازم داده نمی‌شود، این آفت این علوم نیست بلکه در فقدان یا تاخیر در شناختی است که نسبت به این دسته از این علوم وجود دارد؛ چه بسا که در تاریخ عملکرد بشر، رابطه مستقیمی میان توسعه یافتگی و رشد و پرورش رشته‌های مختلف علوم انسانی وجود داشته باشد. (مثال: جایگاه آموزش در ژاپن و اهمیت دانشکده‌های علوم انسانی در توسعه یافتگی آمریکا).

یکی از ویژگی‌های یک جامعه رو به توسعه این است که به آفات و محاسن و مضار «روشی یا متدلورژیک» اندیشه‌ها و تفکرات خود توجه مدام داشته باشد. یک جامعه چگونه می‌اندیشد؟ و چگونه استنباط می‌کند؟ و به چه صورت به استنتاج می‌رسد؟ و شیوه‌ها و روش‌های تحلیلی آن تا چه اندازه واری می‌شود؟ به عقیده ما، اهمیت متدلورژی تفکر کمتر از خود تفکر نیست. شیوه و روش ارزیابی و تفکر جامعه فعلی ما نسبت به علوم انسانی فوق‌العاده سلیقه

ای و عاری از مبنای منطقی است. در حال حاضر، تخصص در علوم انسانی، حکم متاع عمومی را دارد که افراد با اندکی مطالعه و باشرکت در کلاسهای درسی و کارهای مشابه، به آن «دست میابد». در حالی که شیوه فکر کردن، تحلیل کردن و استنتاج کردن در شاخه های مختلف علوم انسانی، ویژگیهای تربیتی و تدریجی و تکاملی خاص خود را دارد. متخصص شدن در علوم انسانی در حدی که مطلوب یک جامعه پیچیده و ارزشی باشد، مستلزم تربیتهای بسیاری است. شاید به همین دلیل باشد که مدرک کارشناسی در رشته های علوم انسانی برای بهره برداری های جدی از این معارف کافی نیست. در حالیکه در رشته های مهندسی، شخص دارای مدرک کارشناسی به میدان کاربردی آن به راحتی دسترسی پیدا می کند. شاید بی دلیل نباشد که افراد بسیاری وارد رشته های علوم انسانی می شوند ولی افراد «باکیفیت» و «موفق» که ابداع گر باشند کمتر تحویل جامعه داده می شود. این مسأله در مورد تمامی کشورهای جهان مصداق دارد.

منظور خود را بیشتر بشکافیم. متدلوژی تفکر و تحلیل در علوم انسانی به مراتب پیچیده تر از آن است که ما تصور می کنیم. مطالعه کردن مساوی با تحلیل کردن نیست. مدرک تحصیلی داشتن لزوماً کارت ورود به میدان مشاوره نیست. شنیدن دیدگاه های مختلف ضرورتاً این توانایی را به فرد نمی دهد که به استنتاج برسد. دسترسی به اطلاعات و اطلاعات داشتن با تفکر و استنباط همسان نیست، به همان دلیل که مصالح ساختمانی با عمارت یکی نیست. دست یافتن به یک چارچوب عمیق فکری از طریق اطلاعات، مطالعه و شرکت در جلسات میسر نمی شود. تحلیل کردن، استنباط کردن، تجزیه کردن و استنتاج کردن از مشتقات روشی رشته های علوم انسانی است و از آنجا که رأس هرم تصمیم گیری ها و برنامه ریزی ها و اداره امور جامعه، علوم انسانی قرار دارد، بنابر این، مشتقات روشی رشته های علوم انسانی و شیوه برخورد با آنها و گماردن افرادی که به این فعالیت ها می پردازند، در مسیر حرکت جامعه اثر فوق العاده می گذارد و

تا اندازه قابل توجهی سرنوشت آن را جهت می دهد . مسئله زمانی مشکل تر و پیچیده تر می شود که آفات و نارسایی های فکری آن قابل لمس نباشد. اگر اقتصاد دانی ساختمانی را بنا کند، ایراد های آن به وضوح قابل مشاهده خواهد بود ، اما در محصولات و تفکرات علوم انسانی ، زمان زیادی لازم است تا محاسن و مضار پدیده ها و عملکردها روشن شود . لذا ، اگر کسانی که برای یک جامعه تصمیم های مهمی در حد کارگزاران می گیرند و راه حل ارائه می دهند، از متدلوژی تفکر و از جامع نگری بهره مند نباشند و یا از این لحاظ ضعیف باشند ، شناسایی آفات تصمیم ها و راه حل های آنان به راحتی میسر نمی شود ؛ و در کوتاه مدت ، جو حاکم بر اندیشه آنان اجازه نقادی را به خود تصمیم گیرندگان نیز نخواهد داد . بنا براین ، به متدلوژی تفکر ، تحلیل ، استنباط و استنتاج در یک جامعه باید توجه عمیق شود تا بتوان امیدوار بود که فرهنگ ، متناسب با آن غنی گردد . میدان تولید ، تصحیح و سیقل دادن فرهنگ متدلوژی عمدتا در علوم انسانی است .²

از آنجا که در عرافت (مملکت داری) و اداره یک جامعه علوم انسانی جایگاه ویژه و حتی کلیدی دارد ، نتیجه می گیریم که فرهنگ متدلوژی و روشی حاکم بر علوم انسانی و مجریان و کارگزاران علوم انسانی در رشد و آینده یک جامعه به خصوص در شرایط فعلی بین المللی ، فوق العاده سرنوشت ساز است .

به عقیده ما ، برای آنکه متدلوژی و روش افرادی که به کار علوم انسانی (فکری ، فرهنگی ، اجتماعی - اقتصادی) چه از لحاظ تئوریک و چه از حیث عملی - مشاورتی می پردازند ، شکوفا گردد ، دو نوع خصیصه باید مورد توجه قرار گیرد : 1- استعداد درونی و خدادادی در علوم انسانی و 2- تربیت ، تقویت و تمرین . در مهندسی ، پایه قوی ریاضی و ذهن خلاق ، عموما شخص را به سمت موفقیت تخصصی سوق می دهد . در پزشکی ، تحقیق ، تمرین و تکرار و روانشناسی ، زمینه های طبابت جامع را فراهم می آورد . اما در علوم انسانی ، تحقیق و مطالعه ، عمل و تمرین و فراهم بودن اطلاعات ، کتابخانه و استاد مسلط،

متفکر و مجری قوی علوم انسانی به بار نمی آورد. شخص با هوش و پی گیر می تواند مهندس یل طبیب متبحری بشود، اما هوش فی نفسه برای جامعه شناس شدن، روانشناس شدن، اقتصاد دان شدن و عالم علم سیاست شدن کافی نیست. به نظر این نویسنده خصیصه اول در علوم انسانی، یعنی استعداد درونی برای نگرش به انسان، جامعه و مشتقات رفتاری و عملکردی آنها برای عالم شدن و ورود به عالم شناخت، به شدت ضرورت دارد. دانش پژوه باهوش در علوم انسانی را با دانش پژوهی که ذهنیت علوم انسانی دارد باید جدا کرد. در واقع، این تفکیک در این نکته خلاصه می شود که چگونه دانش پژوه، توانایی «تحلیل» مشاهدات و مطالعات خود را در ذهن، از خود برون می دهد. اگر دانش پژوه علوم انسانی ذهنیت متناسب با علوم انسانی نداشته باشد، تربیت، تمرین، کتابخانه استاد و کلاس در س آنچنان موثر نخواهد بود.

احتمالاً اصل «ذهنیت علوم انسانی» مبهم به نظر می آید، بنابراین بهتر است این مسئله را مورد تجزیه قرار دهیم. اما

قبل از اینکه وارد این بحث شویم لازم است اصل «ذهنیت علوم انسانی» را در قالب صحیح و کلان آن نسبت به کل مقاله قرار دهیم. در جامعه ما، شیوه نگرش به علوم انسانی صحیح نیست و تخصص در علوم انسانی که به شدت به اداره جامعه مربوط می شود ف جنبه متاع عمومی به خود گرفته است. متون و تخصص های مختلف علوم انسانی هنوز جایگاه منطقی، هرمی و عقلی خود را در چاقوب سیایت گذاری، تصحیح عقاید، رشد و توسعه و پیشبرد اهداف عینی و ارزشی جامعه، به دقت پیدا نکرده اند. ورود و خروج به تخصص های علوم انسانی همانند معابر عمومی شده است. دلیل عمده این مشکل و معضل، عدم شناخت صحیح پیچیدگی های ذاتی و تربیتی و کاربردی رشته های مختلف علوم انسانی است. در این مقاله هدف ما تشریح فشرده ویژگی ها و تواناییهای و پیچیدگی های شناخت و تربیت در علوم انسانی است که ابتدا می بایستی به صورت زمینه های مستعد ذهنی در عالم علوم انسانی وجود داشته باشد و سپس با تربیت، تقویت و وجود

امکانات ، به سطوح عالی نظری و کاربردی برسد . ذهن یا ذهنیت علوم انسانی متاع عام نیست و بسیار پیچیده است و به واقع به نفع جامعه است که کسانی که با اداره جامعه سرو کار دارند ، از ویژگی ها و توانایی های ذاتی و اکتسابی متناسب با علوم انسانی برخوردار باشند .

ویژگی های ذهنیت عوم انسانی را در اصول زیر خلاصه می کنیم و به بررسی آنها می پردازیم :

1- اصل مشاهده

2- اصل تفکر

3- اصل تفکر منظم و سیستماتیک

4- اصل ترکیب و تجزیه

5- اصل اسقرا و قیاس

6- اصل انتزاع

7- اصل تصور

8- اصل توانایی نوشتن

1) اصل مشاهده بیشتر رشته های علوم انسانی به طور مستقیم یا غیر مستقیم با عینیات سروکار دارند . فردی در علوم انسانی موفق تر است که مشاهده گر باشد . منظور از این توانایی ، قدرت ذهن برای تصویر برداری و ثبت

عینیات است . میدان مطالعه و تفکر یک عالم علوم انسانی جامعه است ؛ بنابراین ، عالم می بایستی این قوه را داشته باشد و در خود پرورش داده باشد که با چشم بصیرت ، به عینیات معنا بخشد و میان اجزای آنچه که مشاهده می کند ، ارتباط ذهنی و علت و معلولی برقرار کند . منظور از مشاهده ، صرف دیدن نیست ، بلکه بصیرتی است مشاهده گر در ارتباط با محیط خود از طریق مکانیسم های ارتباطی به دست می آورد³ .

مشاهده کردن و بصیرت داشتن یک نوع توانایی درونی است که با مجهز شدن به معلومات و نظریه ها تقویت می گردد . عالم علوم انسانی پیوسته در حال تصویر برداری از وقایع در محیط خود است تا جای خاص آنها را در شبکه کلان علت و معلولی تحولات یک جامعه تعیین کند . ذهن مشاهده گر ، ذهنی است که نسبت به محیط بی اعتنا نیست و به هر نوع تغییر صوری یا ساختاری دقت می کند و در مقام مقایسه و تطبیق آن با وضعیت گذشته بر می آید . مشاهده گر رفتار شناس است چه در سطح فرد چه در سطح مجموعه ها . ذهن مشاهده گر

و دارای بصیرت به هر مشاهده ای قداست می بخشد و در مقام ارزش یابی و بررسی آن بر می آید در مجموع ، عالم علوم انسانی در میدان اصلی تخصصی خود ، یعنی مجموعه های انسانی ، به دقت و آگاهی و ذهنیتی باز و غیر کلیشه ای به ثبت پدیده ها همت می گمارد و سپس با ابزاری که بعدا به بررسی آنها خواهیم پرداخت به جرح و تعلیل و تجزیه و تحلیل آنها می پردازد . بنابراین ، توانایی مشاهده . یا مجهز بودن به بصیرت ، از اولین قوه ها و استعداد هایی است که باید در عالم علوم انسانی وجود داشته باشد تا او را به سمت شناخت پدیده های اجتماعی سوق دهد .

2) اصل تفکر : هرچند تفکر از خصایص مهم هر عالم و دانشمندی است ، اما در علوم انسانی ، اگر فعالیت فرد محدود به محفوظات ذهنی گردد و هیچ گونه دخل و تصرفی در داده هایی که وارد ذهن می شود ، انجام ندهد ، پیشرفتی حاصل نخواهد شد . منظور از فکر کردن ، شکافتن داده ها و مشاهدات و تصویر برداری هایی است که وارد

ذهن می شود . ترکیب و تجزیه ، قیاس و استقراء و انتزاع ، از محصولات تفکر و تغییر صورت و ارتباط میان داده هاست . تفکر و فکر کردن در خلا و بدون تربیت و پرورش قبلی میسر نیست ، بلکه از یک ذهن انباشتی نشئت می گیرد . هر چند شخص فکور از یک استعداد درونی اولیه ای برخوردار است ، اما محیط زندگی ، محیط آموزشی و متون آموزشی ، زمینه های مهم رشد و شکوفایی و تمرین و تکرار و تفکر و تفحص ذهن کنجکاو هستند⁴ . فکر کردن و عادت به تفکر را می توان معباری برای پیشرفت و توسعه عمومی یک جامعه تلقی کرد . فکر کردن فعالیتی است که تمرکز می طلبد ، ذهن و روان آرامی را فرض می کند و مهمتر از همه ، به روحیه ای کنجکاو و معمایی محتاج است . شخصی که سوال نمی کند و پرسشی ندارد ، فکر هم نمی کند . شخص فکور کسی است که بیشتر به دنبال سوال است تا پاسخ ، و به راحتی هر پاسخی را قبول نمی کند . عالم علوم انسانی که به فکر کردن و شکافتن عادت کرده است ، عمدتا به چراها می پردازد و چه ها و

چگونه ها به عنوان مواد خام و داده های اولیه بهره برداری می کند. شخص و عالم علوم انسانی که با انسانها و مجموعه های انسانی سروکار دارد، می بایستی از برخوردهای مطبق گونه با آنها پرهیزد و با رفتار انسانها انسانی برخورد کند.⁵ نگرش های مطلق گونه به شناخت رفتاری انسانها و جوامع، به کلیشه هایی تبدیل می شود که تحلیل را به محدودیت مبتلا می سازد و احتمالات را ناچیز می انگارد و به ذهنیتهای قالبی که به اذهان غیر فکری میدان می دهد، مقبولیت و رسمیت می بخشد. بنابر این، فکر کردن یعنی شکافتن و دوری گزیدن از پیش فرضها و ذهنیتهای کلیشه ای.

اگر عالم علوم انسانی چنین روحیه علمی را در خود نپروراند، داده ها و اطلاعات و مشاهدات او در ذهن از روند فکر و پردازش ذهنی عبور نخواهد کرد.

3) اصل تفکر منظم و سیستماتیک: در رشته های مختلف علوم انسانی، پدیده ها و مشاهدات مجرد نظم خاص درونی ندارند. به عبارت دیگر، عالم علوم انسانی، دهها داده را مشاهده می کند و این داده ها ممکن است هر لحظه شکل و

محتوا عوض کنند. نظم روشنی میان پدیده ها وجود ندارد و این در شرایطی است که میدان تفکر و تفحص و شناخت در علوم انسانی نه تنها وسیع است بلکه میان رشته ای نیز هست. در رشته های علوم انسانی، در مباحث علی به سختی می شود یک پدیده اجتماعی را از علیتهای اقتصادی، سیاسی و روانی تفکیک کرد. در واقع، رشته های مختلف علوم سیاسی میدانهای متداخلی هستند که در یک فضای مشترک با هم ارتباط پیدا می کنند. بنابراین، شناخت در علوم انسانی فوق العاده پیچیده تر است، زیرا بر خلاف علوم پایه، روابط «کشف شدنی» به معنای دقیق و علمی نیستند.

در فیزیک و شیمی و علوم دقیقه، عالم در مقام «کشف» روابط علت و معلولی پدیده ها برمی آید. به این دلیل که روابط خارج از ذهن انسان، در عالم بیرون، وجود دارند و همت عالم و به کارگیری روش علمی و توجه به پیچیدگی برخورد او را به مقصود می رساند. اما در علوم انسانی، نوع «نظمی» که عالمان به پدیده های بیرونی و روابط علت و معلولی میان آنها می بخشند، شناخت خاص آنها

را عرضه می کند. کشف کردنیهای علوم انسانی فوق العاده کلان و وسیع و فلسفی و در مدت زمانهای طولانی قابل استخراج است. تجزیه و تحلیل تا اندازه قابل توجهی تابع منطق ذهنی و نظم فکری محققین و اندیشمندان علوم انسانی است. با تغییر مصادیق، دیدگاهها و قضاوتها و نظریه ها نیز تغییر می یابند. عالم علوم انسانی در هر مقطعی به دنبال شناخت مسائل زمان خویش است. به درجه ای که این عالم، مسائل را با یک دید کلان رفتاری در قبال انسانها و مجموعه های انسانی می نگرد، به همان درجه فراتر از مصادیق زمان خود می تواند نظریه پردازی کند و به مسائل علیّی اجتماعات انسانی بپردازد. نتیجه می گیریم که پدیده ها و داده ها و مشاهدات در علوم انسانی فی ذاته در میان خود نظم ایجاد نمی کنند (و اگر نظمی وجود دارد، فوق العاده کلان و وسیع است)⁶ و اگر عالم علوم انسانی در پی شناخت و عرضه «چراها» باشد، خود می بایستی از نظم فکری و ذهن سیستماتیک برخوردار باشد. از برجسته ترین ویژگی های ذهن منظم و سیستماتیک می توان

مجموعه نگری، تشخیص تقدمها و تأخرها (و یا درک ترتب)، فهم سطوح علیتها و تحلیلها و توانایی نوسان تحلیلی میان سطوح علیتها را نام برد.⁷

(4) اصل ترکیب و تجزیه: تجزیه و ترکیب کردن نوعی توانایی فکری است که ذهنها منظم و سیستماتیک بهتر از عهده آن برمی آیند. منظور از ترکیب کردن، تنظیم و چیدن منطقی و تسلسلی داده ها و پدیده های ابتدا هم سنخ و سپس تکرار همین روند در میان پدیده هایی است که لزوماً سنخیتی با یکدیگر ندارند.⁸ کنار هم گذاشتن تمام مشاهدات و نمودها و مکانیسمهایی که در یک جامعه به آگاهی یا از خود بیگانگی، توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی و توزیع عادلانه و یا غیر عادلانه منجر می شود می توان مثالی برای قالب ترکیب باشد. همان گونه که تصور می شود، چنین کار علمی، مستلزم نظم فکری است که به نحوی ابتدا عالم سؤال مهمی را مطرح کند، سپس تعاریف خود را روشن سازد و به دنبال نمودهای سؤال خود برود و آنها را در قالبی قرار دهد که

مجموعه ای معنادار را عرضه نماید. اصل ترکیب و اهمیت و کاربرد علمی آن فرض می کند که پدیده های علوم اجتماعی را می توان طبقه بندی و نموده های مختلف را معرف یک نوع رفتار خاص تلقی کرد. ترکیب روشی است برای استنتاج علمی و در صورتی متحقق می شود که عالم مشاهده گر باشد و از توانایی فکری و از نظم فکری بهره مند باشد و با تمرین و ممارست به درجات عالی ترکیب دست یابد.

تجزیه کردن، برعکس ترکیب است، یعنی اینکه عالم علوم انسانی، که معمولاً با انبوهی از داده ها و مشاهدات روبروست، بتواند میان آنها تفکیک قایل شود و در طول مدتی که به مطالعه و مشاهده پرداخته است آموخته باشد که «سنخیت» به چه معناست و منظور از اشتراک هویت میان پدیده ها چیست و ملاکهای کنش و واکنش را تشخیص بدهد و بدین صورت پدیده ها را که از اشکال، محتوا، هویت، منشأ، پروسه و ستانده های مختلفی تشکیل شده اند در «سبدهای» مخصوص خود قرار دهد. این دو فعالیت یعنی ترکیب و تجزیه به

عقیده نگارنده از مهمترین فعالیت های ذهنی یک عالم علوم انسانی است که به بحث علیت مربوط می شود. از طریق این روش است که عالم و دانشمند این توانایی را پیدا می کند که نظر دهد، تحلیل کند، استنباط نماید و به استنتاج دست یابد و اگر در قلمرو نظریه پردازی وارد شد، قوه و توانایی این کار را نیز پیدا کند.⁹

(5) اصل استقرار و قیاس: این دو روش استنتاج و نظریه پردازی، پیچیده ترین پروسه های شناخت در علوم انسانی هستند. کمتر عالم علوم انسانی در مسیر استنتاج، خود را به قواعد این دو روش مقید می کند. مقصود ما از طرح استقرار و قیاس، تشریح آنها نیست، بلکه اشاره به اهمیت این دو روش در شناخت پدیده ها پدیده های اجتماعی است. در تحقیقات علوم انسانی به طور کلی، شناخت هر موضوعی، مستلزم ورود و روش تحقیق خاص خود است و طراحی روش تحقیق مناسب برای شناخت یک موضوع، تابع ظرافتهای شناختی و معرفتی محقق است. هرچند نه استقراری محض وجود

دارد و نه قیاس محض، ولی به نظر می آید که استقرای نسبی، شناخت بهتری ارائه می دهد. اگر عالم کار خود را با استقرا آغاز کند، ذهنی بازتر و غیر کلیشه ای تر خواهد داشت و از آفات پیشداوریهای خود مصون خواهد بود. ما برآن نیستیم که در شناخت پدیده های عینی اجتماعی - سیاسی - اقتصادی، استقرار بر قیاس مقدم شماریم، بلکه برای سوق دادن شناخت به یک مسیر علمی و غنی، بهتر است عالم با استقرا کار خود را «آغاز» و رابطه میان قیاس و استقرا را به صورت دورانی طی کند. اگر هدف تشریح است، پس باید حتی المقدور به تمامی اجزای یک موضوع توجه شود و از طریق استقرا به این مقصود بهتر می توان دست یافت¹⁰. استقرا و قیاس دوروشی هستند که اگر عالم علوم انسانی در تحقیقات مختلف و در چارچوبهای گوناگون شناختی در آنها مهارت پیدا نکرده باشد، دقت و ظرافت نگرشی او نسبت به دیده های علوم انسانی پرورش پیدا نمی کند و منحصرأً به شخصی تبدیل می شود که هنر او در جمع آوری

مطالب و ارائه پراکنده داده ها و مشاهدات خواهد بود. استقرا و قیاس، عالم علوم انسانی را به سمت علمی شدن می برد و قوه احتمالی برخوردار کردن با استنباط و استنتاج را در او تقویت می کند و به عظمت و پیچیدگی های شناخت پی می برد. بنابراین، قیاس و استقرار دو روشی هستند که زمینه های استحکام شخصیت علمی را در محقق و عالم علوم انسانی فراهم می آورند.

(6) اصل انتزاع: بسیاری از ما تصور می کنیم که جزئیات بیشتر، به معنای تسلط و آگاهی و شناخت بیشتر است و این مسئله در فرهنگ اجتماعی ما به شدت رواج دارد. در میان محریان جامعه ما، افراد انتزاعی بسیار محدودند و این در حالی است که اداره یک جامعه به ذهنها و نظامهای فکری انتزاعی نیازمند است. منظور از انتزاع چیست؟ انتزاع یعنی بیان چکیده ها و عصاره ها، استخراج مفهومی پدیده های عینی، کشف علیتها از انبوه داده های متفاوت و متضاد و سامان بخشیدن به انبوه مشاهدات و داده ها و مواد خام. یکی از مشکلات جدید شناخت در علوم انسانی،

انواع مواد خام است که به صورت ظاهر ، قابلیت جمع شدن و معنا پیدا کردن را ندارند و محتاج شناخت دقیق علمی و ذهنی هستند .

چگونه می توان به این انبوه مواد خام، معنا و جامعیت و استحکام بخشید؟ یکی از روشهای مفید هر چند دشوار ، انتزاع است . کار فکری انتزاعی ، یعنی وارد کردن انبوه مواد خام و داده ها و مشاهدات در یک کیف و استخراج مفهومی واحد از میان آنان به صورتی که بیانگر تمامی مواد خام باشد مانند استخراج مفهوم « اشتراک فرهنگ توسعه اقتصادی » از تمامی فعالیتهای اقتصادی ، مالی ، تجاری و برنامه ریزی اکثریت کشورهای جهان .

اگر تصمیم گیرنده ای نتواند مشاهدات خود را به نحوی جمع کند و با آنها هرمی بسازد چه از لحاظ مدیریتی و چه از حیث پیشرفت وظایف مربوط به او، شخص فوق العاده ضعیفی خواهد بود . مجریان کلیدی جامعه می بایستی از ذهن انباشتی و انتزاعی برخوردار باشند، زیرا که واحد آنها ، جزئی از کل یک مجموعه است و اگر در خرد، کل را

نبیند و متوجه ارتباط منطقی میان خرد و کل نباشد ، طبیعی است که عملکرد او رو به رشد و توسعه نخواهد بود. حتی اداره مجموعه های فنی و تکنیکی نیز نیازمند نگرش انسانی و اجتماعی است . بنابراین ، انتزاع محدود به دانشگاه و شناخت علمی و علمای علوم انسانی نیست ، بلکه انتزاع ضرورت فکری مدیریت یک جامعه است . افرادی که ذهنشان پراکنده است و توانایی جمع بندی پدیده ها را ندارند، در عمل و برنامه ریزی و هدایت نیز موفق نخواهند بود . مسئله زمانی پیچیده تر می شود که کنشها و واکنشهای متقابل داخل یک نظام اجتماعی را به محیط بیرونی آن مدنظر قرار دهیم و از مجری و تصمیم گیرنده کلان، انتظار تلفیق منطقی داده های دو میدان متداخل را داشته باشیم . بعضی مسائل یا مشکلات علت هستند و بعضی دیگر معلول . تمیز و تفکیک این دو از یکدیگر ذهن انتزاعی و روشی می خواهد .

برای عالم علوم انسانی ، که وظیفه علمی او ایجاب می کند تا در مقام شناخت به تجزیه و تحلیل پردازد و

تقدمها و تأخرها را بشناسد و به تحولات اجتماعی، نظم علمی و درونی منتقل کند، انتزاع از ضروریترین روشهایی است که اندیشه و برخورد و دقت او را صیقل می‌دهد. فقدان انتزاع، پراکندگی است که روش و متدلوژی را از متن و محتوای کار دور می‌سازد. نتیجه می‌گیریم که انتزاع چه در مقام شناخت و چه در حکم اجرا، داده‌ها و مواد خام را به نحوی می‌آراید که علوم انسانی را در مسیر علمی شدن (به معنای غیرسلیقه‌ای شدن) به حرکت در آورد، سازماندهی تفهیم را غنی‌تر کند و از همه مهمتر، برای معرفت و عرافت، جنبهٔ تکاملی و انباشتی به ارمغان آورد.

7) اصل تصور: توانایی تصور برای شناخت از خاصترین تواناییها و در عین حال از مبهمترین و ناشناخته‌ترین آنها در علوم انسانی است هرچند مشاهده خود اصل است و برای درک و آگاهی از لوازم ضروری است، اما واقعیت این است که مشاهده نسبت به همهٔ پدیده‌ها در زمانها و مکانهای گوناگون میسر نیست. در علوم دقیقه، بیشتر پدیده‌ها و چیزهایی که مورد شناخت واقع می

شوند، محسوس و ملموس اند و حتی اگر این‌گونه نباشند، عالم این علوم رابطهٔ علت و معلولی مسلّمی را می‌تواند مبنای شناختهای بعدی قرار دهد. اما عالم علوم انسانی بیشتر چیزهایی را که می‌خواهد معنا بخشد محسوس نیست، بلکه نامحسوس و نسبی است. عالم می‌بایست روابط میان پدیده‌ها را در ذهن خود تجزیه و تحلیل کند و برآنچه که می‌بیند، مشاهده می‌کند و یا در اختیار خود به عنوان مواد خام قرار می‌دهد، معنا و اعتبار بخشد. این پروسه‌ها عمدتاً ذهنی هستند. اگر عالم و دانشمند علوم انسانی با گذشت زمان به شبکهٔ پیچیدهٔ علت و معلولی در ذهن خود نسبت به میدان وسیع تخصصی خود دست نیابد به سختی می‌تواند قوهٔ نظریه‌پردازی و استنتاج کلانرا در خود ایجاد کند. منظور از تصور چیست؟ تصور یعنی حدس علمی، شناخت نشئت گرفته از شناختهای قبلی، قدرت تحلیلی انباشته شده در ذهن و توانایی استنباط و استنتاج از راه دور. عالم علوم دقیقه در آزمایشگاه به نتیجه می‌رسد و عالم علوم انسانی در ذهن و در عالم انتزاع و

تصور. عالم علوم انسانی فاقد تصور، همانند عالم علوم دقیقه ای فاقد دستگاههای اندازه گیری است. در علوم انسانی، امکانپذیر نیست که تمامی مواد خام و اطلاعات برای تحلیل کننده و نظریه پرداز مهیا باشد. آنچه جبران کمبود را می کند، قوه تصور محقق است که از مجموعه پیچیده علت و معلولی ذهن او را تراوش می کند. اگر شخصی که در میدانهای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روانی قصد شناخت دارد، از قوه تصور (که عمدتاً ذاتی است و بخشی اکتسابی) بهره مند نباشد، زمینه های رشد فکری، نظری، عملی و علمی در او پدیدار نخواهد گشت¹¹.

در میدان علمای علوم انسانی، سه گروه را بیشتر می توان متمایز کرد: (1) کسانی که به جزئیات، توصیف و جمع آوری و برخورد غیرنظری به مواد خام تمایل دارند؛ (2) گروهی که به نظریل محض می پردازند و در عالم تصور و انتزاع و نظریه پردازی سیرمی کنند و (3) افرادی که به تلفیق مواد خام با نظریه توجه می کنند. گروه اول به قیاس و

استقرا، ترکیب و تجزیه، انتزاع و تصور و نظریه پردازی احتیاجی ندارد. اما دو گروه بعدی (و گروه سوم با شدت بیشتری) به ابزار ذهنی فوق نیازمندند. هرچند که یکی از ویژگی های قرن بیستم، انقلاب در ارتباطات و اطلاعات است، ولی انسانها، تصمیم گیرندگان و نظریه پردازان پیوسته به صورت مطلوب در معرض تمامی اطلاعات و مواد خام دقیق قرار نمی گیرند. در این چارچوب، ارزش انتزاع و تصور روشن می شود و از طریق تصور است که شخص چه در مقام اجرا و چه در مقام بالاتر علمی و دانشگاهی، صاحب «بینش» و «دیدگاه» می شود و از آن دریچه به قضاوت و تحلیل و استنباط می پردازد. با قوه تصور یا حدسیات منطقی و علمی است که از جزئی مواد خام، انبوهی استنباط به دست می آید. کسانی که در رشته های مختلف علوم انسانی، مقام نظری و یا ارائه پارادایم دارند، کسانی هستند که از قوه فوق العاده قوی «تصور» برخوردار هستند. غزالی، کانت، ملاصدرا، هگل، وبر، مطهری و کینز از جمله افرادی هستند که

به وضوح در اندیشه و قلم از خود قدرت تصور و انتزاع نشان داده اند. تصور نیز مانند انتزاع، ترکیبی و تجزیه از درجه بندی های مختلفی برخوردار است و به درجه ای که قوه شخص در این ویژگی های متدلورژیک فراتر رود، عمق شناخت و وسعت دید و بصیرت او ارتقاء پیدا خواهد کرد.

(8) اصل توانایی نوشتن: نوشتن سخت ترین مرحله کار علمی و نظری و اجرایی است. نوشتن و به رشته تحریر درآوردن اندیشه ها، تفکرات، استنباطها و نتیجه گیریها محتاج متدلورژی است. نویسندگان در مقام اقلان، می بایستی سعی کنند تا مطالب خود را با سیر منطقی و با صورت استدلالی بیان نمایند. عالمی که ننویسد، نه تنها رشد نمی کند بلکه محکمی حتی در ذهن خود نسبت به اندیشه ها و استنباطهای خود در اختیار نخواهد داشت. دقتی که در کار علمی (و همین طور اجرایی) از طریق نوشتن به دست می آید، در بیان و سخنرانی کسب نمی گردد.

تسلسل منطقی و تمرکزی که از یک نویسنده با ذوق و با دقت و صاحب

روحیه علمی در یک متن به ثمر می رسد، در بیان و صحبت یک گوینده یا سخنران نه تنها متحقق نمی شود بلکه انتظار آن نیز نمی رود. در مراحل کار و فعالیت علمی گفته می شود که ابتدا مرحله فراگیری است، سپس مرحله تدریس و نهایتاً مرحله نوشتن و بر روی کاغذ آوردن. در جوامع شرقی، علاقه به بیان به مراتب بیشتر از علاقه به تحریر و چاپ است. این ویژگی خود زمینه رکود علمی را فراهم می آورد زیرا آنها که به شناخت و تفکر می پردازند، کمتر استنباطها و استنتاجهای خود را به رشته تحریر در می آورند و در جامعه ای که تضارب آرا به صورت مکتوب آن ایجاد نگردد، زمینه های رشد فکری و تکامل اجتماعی فراهم نمی آید.

نوشتن خود صاحب قداست است به خصوص نوشتنی که با اسلوب، متدلورژی، منطق و دقت و ظرافت ممزوج باشد. عالم علوم انسانی زمانی دقت علمی خود را به نهایت می رساند که با بهره گیری از تفکر، ترکیب و تجزیه، تصور و انتزاع، تحلیلهای خود را به روی کاغذ بیاورد و در معرض نقادی

قرار دهد . عالمی که ننویسد، از لحاظ علمی دچار جمود خواهد شد . بنابراین، برای ایجاد تمرکز فکری ، پرورش تسلسل منطقی افکار ، صیقل اندیشه ها، تکامل آرا و حتی توسعه شخصیتی و فکری، ضروری است که عالم علوم انسانی (حتی مجری فکور و علاقمند به تغییرات کیفی) ، دست به قلم ببرد و برای توسعه عقل و منطق اهتمام ورزد .

نتیجه :

این مقاله با این نگرش به رشته تحریر درآمده است که متدلوژی حاکم بر رشته های علوم انسانی را به طور خاص معرفی کند . فرضیه مقاله این بوده است که شناخت و تحلیل و استنتاج در علوم انسانی به مراتب پیچیده تر از تصویری است که در فرهنگ اجتماعی ما نسبت به آن وجود دارد از آنجا که پدیده های علوم انسانی اعم از اجتماعی ، روانی ، اقتصادی و سیاسی (در مقام مقایسه نسبت به علوم دقیقه) ، از نظم ذاتی و پایدار برخوردار نیستند، عمده وظیفه استخراج معنا و تحلیل و استنباط و کاربرد، به علمای علوم انسانی منتقل می

گردد . به موجب پیچیدگیهای علت و معلولی در پدیده های علوم انسانی ، شناخت و تحلیل در این دسته از معارف ، به ابزار ، ظرافتها و ویژگی های خاصی نیازمند است که عالم علوم انسانی (یا مجری اجتماعی که عمدتاً با مسائل انسانی - اجتماعی سر و کار دارد) بایستی به آنها مجهز باشد.

در جامعه جهانی فعلی ، نتایج تحقیقات در علوم انسانی ، هدایت جوامع را در اختیار دارد زیرا که اقتصاد، سیاست ، روح و روان و بافت اجتماعی «جامعه انسانی» می بایستی در چارچوب اهداف کشورها تغییر کند . علوم دیگر ، جایگاه خاص و تکنیکی خود را دارا هستند . اما علوم انسانی ، مجموعه معارف مهمتری هستند که به مثابه ظرفی بزرگتر ، مظروفات دیگر را در خود جای می دهند . عدم توجه به این نکته تعیین کننده، موجب تأخیر در رشد و تکامل اجتماعی خواهد شد . ویژگیهای خاص پدیده های مورد مطالعه در علوم انسانی ، افرادی مجهز به توانایی مشاهده، ترکیب و تجزیه، انتزاع و تصور و قیاس و استقرا می طلبد تا آنکه محصول تفکر و زحمات

5- James Rosenau, : Thinking Theory Thoroughly" in the Scientific Study of Foreign Policy, James Rosenau. (London: France :Pinter , 1980), PP. 19-32.

6- شاید بتوان نام این نوع نظم ها و قانون مندیها را سنت یا قواعد کلان در میان اجتماعات بشری گذاشت.

7- درباره بحث سطوح تحلیل ، رجوع کنید به :

David Singer , "The Level of Analysis Problem in International Relations , " The International System : Theoretical Essays , edited by Klaus Knorr and Sidney Verba (Princeton , Princeton University Press , 1961) , PP . 77-92.

8- شاید در این زمینه بتوان به بازی پازل اشاره کرده که چگونه تکه های مختلف در کنار یکدیگر قرار می گیرند و نهایتاً معنای مشترکی را ارائه می دهند.

9- در این باره رجوع کنید به :

محمدرضا مظفر ، منطق ، (تهران ، انتشارات حکمت ، 1368) ، صفحات 69-113 و

Earl Babie , The Practice of Social Research, (Belmont , Wadworth Publishing Company 1983),PP . 55-72 . and

Scott Green , op. cit ., PP . 73-95.

10- Scott Green , op. cit., PP . 109-138.

11- برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به:

James Rosenau op . ci., PP. 20-26.

آنان، جامعه را به سمت تکامل و کیفیت و تعالی ، سوق می دهد.

* * *

1- منظور از علوم انسانی ، رشته های اقتصاد، روانشناسی ، علوم سیاسی ، روابط بین الملل ، جامعه شناسی ، انسان شناسی ، تاریخ و فلسفه است.

2- البته نویسنده می پذیرد که علوم پایه و نفوذ آنها روش و تفکر علمی را به طور عمیقی در جوامع وارد و رایج کرده است، اما در مجموع خط مشهای کلان سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی هستند که به نوع و شیوه بهره برداری از علوم پایه جهت می دهند .

بنابراین، اهداف و منافع ملی و جهان بینی یک جامعه و متدلوژی حاکم بر آنها مقدم بر متدلوژی علوم پایه است که اهداف جزئی تری را دنبال می کند .

3- درباره اصل مشاهده رجوع کنید به :

Scott Green , the Logic of Social Inquiry , (Chicago : Aldine Publishing Comapay , 1969), PP . 48-63 and David and Chava Nachmias , Research Methods in the Social Sciences . (New york : st. Martins Press, 1976), PP . 73-100.

4- A.H. Maslow, "Some Basic Propositions of a Growth and Self Actualization Psychology, Perceiving , Behaving and Becoming , in A New Focus for Education . Yearbook , 1962 , (Washington D.C: Association for Supervision and Curriculum Development, 1962) , PP .